



درس تفسیر سوره مبارکه نور - جلسه ۳۰

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) ﴿

رد نظریه شیخ طوسی در خلقت اولین مخلوق عالم هستی

بعد از اینکه جریان مُلک و ملک آسمانها و زمین را برای خدا دانست و بعد از اینکه فرمود همه اینها در پیشگاه خدای سبحان ساجد و ذاکر و مصلی و نمازگزارند بعد از جریان تبیین پیدایش باران و ابر و غربالی باریدن بارانها و بعد از ذکر تفاوت لیل و نهار، جریان آفرینش دابّه‌ها را ذکر کرد. برخیا نظیر فخررازی این قول را احسن الأقوال تلقی کردند که این کلمه ﴿مِنْ مَاءٍ﴾ متعلق به دابّه باشد نه ﴿خَلَقَ﴾^۱ ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ﴾ یعنی هر جنبنده‌ای که از آب است مخلوق خداست با اینکه این قول را ایشان احسن الأقوال تلقی کردند يك قول

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۴۰۶.

صائبی نیست چون درصدد بیان این است که هر دابّه‌ای مخلوق خداست نه هر دابّه‌ای که از آب است و اگر درباره انسان گفته شد که انسان اصلش از طین است و نسلش از آب این بر اساس غلبه است و اگر وجود مبارك مسیح (سلام الله علیه) نه از طین بود نه از نطفه این مخالف آیات نیست چون آیات درصدد بیان غالب است نه کل، بیان عادت است نه معجزه. اینکه فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ﴾ آن بیانی هم که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان داشتند^۱ منصوص نیست روایتی داشته باشیم که دلالت کند اصل این عناصر از آب است بعد آتش پیدا شد بعد هوا پیدا شد بعد خاک پیدا شد این منصوص نیست ایشان باید ثابت می‌کرد

بررسی دو دیدگاه در اطلاق کیفیت هستی حیوان و انسان

و اگر در روایات شما فحص کنید می‌بینید در تفسیر علی بن ابراهیم (رضوان الله علیه) این مطلب هست که خیلی از دابّه‌ها از نطفه‌اند این سخنی است روشن بعد مطلب دیگری که در تفسیر علی بن ابراهیم است این است که این بیان غالب است که دابّه‌ها بعضیها روی شکم بعضیها روی دو پا بعضیها روی چهار پا حرکت می‌کنند در روایت از وجود مبارك امام صادق است که برخی از حیوانات با دست و پاهاى بیشتری حرکت می‌کنند یعنی این محمول بر غالب است.^۲ اما برخیها خواستند بگویند که اطلاق مَشَى بر قسم اول مثل ماهی مثل مار مثل کرمهای زمینی و مانند آن این مثلاً مجاز است و مانند آن برای اینکه كودك وقتی مادامی که زحف دارد زاحف یعنی آن که روی شکم راه می‌رود زحف در مقابل مَشَى است كودك وقتی که روی شکم روی سینه راه می‌رود سینه‌خیز حرکت می‌کند نمی‌گویند مَشَى وقتی ایستاد و به راه افتاد می‌گویند به راه افتاد معلوم می‌شود مَشَى در مقابل زحف است این سخن ناصواب است برای اینکه نسبت به انسان و امثال انسان که حرکت اصلی‌شان بر مَشَى روی دو پا است یا

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۴۴۸.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

بعضی از حیوانات چهار پاست این اگر زحفی باشد یعنی سینه خیز باشد این ناظر به تطوّر دوران اوست که در دوران کودکی، زحفی یعنی سینه خیز حرکت می کند وقتی رشد کرد قدری بالا آمد روی دو پا یا چهار پا حرکت می کند این معنایش این نیست که زحف، مشی نیست «مَشَى كُلٌّ دَابَّةٍ بِحَسْبِهَا» است بنابراین روی سینه رفتن روی شکم رفتن هم حقیقتاً مشی است.

کیفیت قدرت خداوند بر اشیاء ممکن و ممتنع

بعد اینکه فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ممتنعات لا شیء اند شیء نیستند. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در آن کتاب شریف توحید نقل می کند که کسی آمده خدمت امام صادق (سلام الله علیه) عرض کرد که آیا خدا می تواند کُرّه زمین را مثلاً در يك جسم شبیه پوست تخم مرغ قرار بدهد بدون اینکه آن ظرف توسعه پیدا کند و بدون اینکه مظروف کوچک تر بشود آیا این چنین است یا نه؟ خب مستحضرید که سائلها یکسان نیستند در يك روایت حضرت يك جواب مثلاً اقناعی داد که او خیلی خوشش آمد گفت بزرگ تر از زمین را یعنی آسمان و زمین آن مجموعه را خدا در چشم تو قرار داد او هم قانع شد و ساکت شد و رفت^۱ ولی آن کسی که آمد يك آدم دقیقی بود حضرت فرمود «والذی سألتنی لا یكون»^۲ خدا بر شیء قدیر است لا شیء که شیء نیست ممتنع، لا شیء است مظروفی در ظرف کوچک بدون اینکه ظرف توسعه پیدا کند یا مظروف کوچک تر بشود چنین چیزی محال است نظیر دو دوتا پنج تا بین محال عقلی و محال عادی هم فرق است محال عادی معجزه پذیر است اما محال عقلی ممکن نیست که شکافی در او راه پیدا کند فرمود آنکه تو سؤال کردی «لا یكون» این کان، کان تامّه است «لا یكون» یعنی «لا

۱. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۱۳۰.

۲. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۱۳۰.

شیء» بنابراین آیاتی که دارد از باب تخصیص، چیزی خارج نشده هم‌اش تخصّصاً خارج شده ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ممتنعات لا شیء‌اند.

آیات دال بر نزول آیات مبین بصورت خطابی و غیر خطابی

مطلب دیگر اینکه فرمود تاکنون چهار جاست که می‌فرماید ما آیات مبین را یا آیات بین را نازل کردیم در سه جا خطابی در کار است اما در این جای چهارم یعنی آیه ۴۶ هیچ خطابی نیست فرمود: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ» آن سه قسمت با خطاب همراه است قسمت اول آیه اول همین سوره مبارکه «نور» است که فرمود: ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ در آیه هجده همین سوره فرمود: ﴿وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ﴾ در آیه ۳۴ که گذشت این بود که فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ﴾ در هر سه قسمت مخاطبی دارد اما در این قسم چهارم در این آیه ۴۶ فرمود: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ﴾ دیگر خطابی در کار نیست

بیان سرّ خطابی نبودن قسم چهارم و تفاوت هدایت ابتدایی و پاداشی

همان طوری که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اشاره فرمودند سرّش همین ذیل آیه است که فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ اگر خطاب بود این هدایت هم به مخاطبین توجّه می‌کرد در حالی که این يك اصل عام است اختصاصی به مخاطبین ندارد تا روز قیامت اصل کلی این است که ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ این هدایت هم ملاحظه فرمودید هدایت پاداشی است نه هدایت به معنی ارائه طریق آن هدایت ارائه طریق که ﴿يَهْدِي لِلنَّاسِ﴾ است خدای سبحان همگان را هدایت کرده است که ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۱

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

این برای همه مردم هدایت است اما فرمود: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾^۱ اگر کسی اهل ایمان بود اهل اعتقاد بود عمل صالح داشت از هدایت پاداشی طرفی می‌بندد آن وقت قلبش، شوق عبادت دارد این شوق بالأخره عطیه الهی است دیگر. بعضیها از گناه منزجرند این عطیه الهی است این پاداش است این پاداش را خدا به هر کس نمی‌دهد فرمود: ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾^۲ اگر هدایت ابتدایی باشد که این اتحاد مقدم و تالی است این ضرورت بشرط المحمول است خب معلوم است اگر کسی مطیع خدا باشد در هدایت است دیگر اما اینکه شرط و جزا دارد فرمود: ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ معلوم می‌شود هدایت پاداشی است نه هدایت ابتدایی یا ﴿مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ خب اگر هدایت ابتدایی باشد که با ایمان همراه است فرمود اگر کسی بخواهد خدا قلبش را هدایت کند باید مؤمن باشد یعنی آن هدایت ابتدایی را باید تحصیل بکند تا از هدایت پاداشی طرفی ببندد اینجا هم فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ این هدایت پاداشی است آن گرایشها آن علاقه‌ها آن میلهایی که هست فیض خداست آن انزجار از معصیتی که در افراد پیدا می‌شود این هم فیض خداست بعد حالا افراد را تقسیم می‌کند.

لزوم مراقبه و محاسبه و عرضه داشتن خود بر قرآن

از بیانات نورانی امام باقر (سلام الله علیه) قبلاً خواندیم که حضرت فرمود خودتان را بر قرآن عرضه کنید^۳ چون قرآن میزان است دیگر انسان آیا سبک وزن است سنگین وزن است چقدر وزن اوست چقدر سبک است آیا خالی است فرمود بعضیها وقتی خودشان را بر قرآن عرضه می‌کنند معلوم می‌شود يك ظرف خالی اند ﴿وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ﴾^۴ یعنی خالی است چیزی در دلشان نیست قلبشان نیست درونشان نیست لاشه‌ای دارند که بدن است که این

۱. سوره تغابن، آیه ۱۱.

۲. سوره نور، آیه ۵۴.

۳. تحف العقول، ص ۲۸۴.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

هیچ در قلبشان که باید ایمان باشد خالی است اما يك عدّه وزین اند يك عدّه سنگین اند خودشان را باید بر قرآن عرضه کنند اینکه به ما گفتند محاسبه کنید^۱ این محاسبه مستحضریست فرع بر مراقبت است اولاً آدم باید مراقب باشد همه عقاید و رفتارها و گفتارها و نوشتارها و منش و کوشش خود را یادداشت کند این چنین نیست که در موقع محاسبه فقط آن کارهای خوب یادش باشد آن خسارتها یادش نباشد وگرنه این ﴿فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾^۲ می شود کدام تاجر نفع می برد و جزء ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾^۳ است آن تاجری که خسارتها را هم بنویسد درآمدها را هم بنویسد بعد جمع بندی کند اگر کسی خسارتها را ننویسد فقط درآمدها را بنویسد که تاجر نیست يك عدّه ﴿فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾ چرا؟ البته يك عدّه که منافق و امثال ذلك اند که حسابشان جداست آنها که مراقب نیستند آن خطرات را یادداشت نمی کنند فقط عبادتها یادشان است در موقع محاسبه، خودشان را طلبکار بهشت می دانند و این درست نیست آدم باید در موقع مراقبه آنچه سود اوست یادداشت کند آنچه زیان اوست یادداشت کند اینکه گفتند هر شب قبل از خواب محاسبه کنید بررسی کند سود و زیانش را بسنجد به ما فرمودند خودتان را بر قرآن عرضه کنید

گروههای چهارگانه مردم و بیان اوصاف آنان در آیات

قرآن کریم بر اساس دقیق ترین راه مشکلات ما را حل می کند با سبر و تقسیم فرمود يك عدّه مؤمن اند يك عدّه کافرند يك عدّه منافق اند يك عدّه مریض القلب اند يك عدّه ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾^۴ هستند راههای حل را هم نشان داد ما باید بفهمیم جزء کدام يك از این چهار گروهیم راههای حلّمان هم مشخص است - ان شاء الله - مؤمنیم یا - معاذ الله - غیر مؤمنیم یا - معاذ الله - منافقیم یا ممکن است ضعیف الایمان باشیم اینها را دارد

۱. غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۹.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

مشخص می‌کند می‌فرماید اینها به حسب ظاهر می‌گویند ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ (يك) ﴿وَبِالرَّسُولِ﴾ (دو) دو مطلب است برای اینکه این «باء» تکرار شده اگر سخن از اطاعت باشد دیگر سخن از تکرار «باء» نیست برای اینکه اطاعت پیامبر همان اطاعت خداست دیگر ولی اگر ایمان باشد باید هم به توحید وجود خدا وحدانیت خدا ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۱ و مانند آن ایمان بیاوریم (يك) بعد به وحی و نبوت ایمان بیاوریم (دو) که وجود مبارك حضرت، پیامبر است خاتم انبیاست دارای معجزه است کتابش هم قرآن است اینها مربوط به رسول است که ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ (يك) ﴿وَبِالرَّسُولِ﴾ (دو) این وظیفه همه است در موقع عمل هم «آمَنَّا وَصَدَقْنَا» اطاعت می‌کنیم. فرمود يك عده می‌گویند، اینکه فرمود: ﴿وَيَقُولُونَ﴾ درست است که این قول مفهوم ندارد ولی اگر در مقام تحدید باشد و قرینه او را همراهی کند یعنی فقط اینها با لقلقه لسان حرف می‌زنند ﴿يَقُولُونَ﴾ می‌گویند، آنچه در سوره مبارکه «فتح» آمده همین را تأیید می‌کند آیه یازده سوره «فتح» این است که ﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسَّتِيبَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ این ﴿يَقُولُونَ﴾ گاهی در مقابل «يفعلون» است گاهی فقط لقلقه لسان است اینجا فقط لقلقه لسان مراد است برابر آیه یازده سوره «فتح»؛ اینها ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا﴾ اما در موقع عمل برمی‌گردند، برمی‌گردند يك وقت است که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾^۲ خب اینها «فی قلوبهم ضعف» يك وقت است نه واقعاً معتقد نیستند اینها کسانی هستند که منافق‌اند ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾^۳ و مانند آن گاهی مرض قلب اطلاق می‌شود بر ضعف ایمان آن قرینه می‌خواهد آنجایی که ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ در کنار منافقین وارد شده است فرمود منافقین پرهیز کنند ﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾

۱. سوره شوری، آیه ۱۱.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰.

هم احتراز کنند^۱ اینجا ﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ در کنار منافقین قرار گرفته معلوم می شود ضعف ایمان هم يك نحوه مرض است نظیر آنچه در سوره مبارکه «احزاب» آمده است که فرمود: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۲ اگر کسی نگاهی به نامحرم دارد و در نامحرم طمع می کند این برابر آیه سوره مبارکه «احزاب» قلبش مرض دارد و این مریض است خب این دیگر نفاق نیست پس گاهی ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ منظور افراد ضعیف‌الایمان اند گاهی هم منافق‌اند این مرض قلب مشترك است مرحله شدیدش که دیگر قابل درمان نیست نفاق است مراحل ابتدایی اش که قابل علاج است همان ضعف ایمان است فرمود اینها می گویند ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ ما موحدیم (يك) ﴿وَبِالرَّسُولِ﴾ مسلمانیم (دو) اما موقع عمل می بینید رو برمی گردانند.

کفر و نفاق و ضعف ایمان منشأ مخالفت با خدا

منشأ این حرفها چیست؟ گفتند یکی از منافقین با یکی از یهودیها در مسائل حقوقی نزاعی داشتند آن یهودی چون می دانست حق با اوست می گفت برویم در محکمه پیامبر شما این می گفت که برویم نزد کعب بن اشرف^۳ چون می دانست او رشوه می گیرد و مسئله را به سود این منافق حل می کند آن یهودی می دانست که وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) منزّه از رشوه و ارتشا است گفت برویم آنجا. خب اینکه می گوید ﴿ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ﴾ این را تحلیل می کند قرآن کریم که چطور می شود که انسان در برابر فرمان خدا سرپیچی می کند منشأش چیست یا - معاذ الله - کفر است یا نفاق است یا ضعف ایمان چرا، برای اینکه این سرپیچی کردن بر اساس سب و تقسیم و به صورت قیاس استثنایی یا به این است که - معاذ الله - دستگاه دین جاهل است یا دستگاه دین

۱. رك: سوره احزاب، آیه ۶۰.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۴۵۰.

غافل است یا دستگاه دین ساهی است یا دستگاه دین ناسی است یا دستگاه دین - معاذ الله - اهل رشوه و ارتشا است والتالی بآثره محال پس اگر خطری هست در اثر بیراهه رفتن اینهاست اینها یا منافقاند یا ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱ و هو الحق این سبر و تقسیم را از يك سو تحلیل قیاس استثنایی از سوی دیگر حَقَانِیت همه جانبه کتاب آسمانی و شریعت از سوی سوم نفاق یا ﴿فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^۲ که جامعشان ظلم است از سوی چهارم نتیجه گیری می کند می فرماید آنها همه باطل است این یکی حق است و آن این است که اینها ظالم اند دارند به خودشان ظلم می کنند این عصاره این چند آیه ای است که باید بخوانیم.

صدور حکم الهی براساس نیازها و قضیات طبع آدمی

پرسش: ببخشید مرز میان مقتضیات حقیقت و ظرف ایمان چیست چون شاید بعضی چیزها در ظاهر ظرف ایمان باشد یا مرض باشد ولی اقتضای طبیعی بشر این باشد؟

پاسخ: اقتضای طبیعی بشر را ذات اقدس الهی می داند و برابر آن هم حکم صادر می کند يك وقت است که ضرورت است خب ضرورت از هر طرفی بیاید حکم شارع هم از آنجا برداشته می شود «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي»^۳ حالا اگر الجاء است اضطرار است اکراه است سهو است نسیان است جهل است حکم برداشته می شود، می شود «رُفِعَ» چون انسان در سِعه قرار دارد «الناس في سعة ما لم يعلموا»^۴ و اما اگر خواسته ای دارد همه خواسته ها را شارع مقدس جواب مثبت داد وجود مبارك حضرت امیر آن طوری که در نهج البلاغه است داشتند سخرنانی می کردند جمعیتی هم در خدمت حضرت بودند نامحرمی هم عبور کرد حضرت فرمود اگر يك وقت طمع کردید آن هم که در خانه دارید

۱. سورة بقره، آیه ۱۰.

۲. سورة احزاب، آیه ۳۲.

۳. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.

۴. المعتمر فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۴۷۸.

همین است^۱ شما بیش از این هم حاجت ندارید خب چرا خودتان را می‌سوزانید این چنین نیست که يك چیز دیگر باشد که آن که در خانه شماست هم همین است خب راه ازدواج را معین کرده ما دلمان می‌خواهد که همه سیئات را داشته باشیم بعد بگوییم دین سخت‌گیری کرده این طور نیست این بیان شفاف را حضرت در نهج‌البلاغه دارد دیگر، اگر مال باشد فرمود بیش از این آخر شما دنبال چه چیزی می‌گردید آخر برای چه تلاش و کوشش بکنید بخواهید آن دستشوییها را پر کنید برخی از فرشتگان مأموریتشان این است که انسان که رفت عند قضاء حاجت سرش را خم کند بگوید ببین چه کار کردی^۲ اینکه گاهی انسان سر خم می‌کند آن دستگاه توالت را می‌بیند آن لگن را می‌بیند این بر اساس فشار فرشته‌هاست این در روایات هست که ببین چه کار کردی خب تمام نیازها را شارع مقدس بیان کرده بقیه می‌شود باطل چه کسی محبوب‌تر و عزیزتر از خدا برای ماست.

اشاره به برخی نکات ادبی آیه اعراض از خدا و رسول

خب فرمود اینها ﴿ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ می‌گویند ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ یعنی موحدیم و بر اساس تعدد این متعلق که وحی و رسالت غیر از مسئله توحید است این کلمه «باء» تکرار شده ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ﴾ اما در ﴿أَطَعْنَا﴾ دیگر جا برای تکرار نیست برای اینکه رسول هر چه می‌فرماید حکم خداست دیگر ﴿ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ﴾ بعضیها موقع آزمون اعراض می‌کنند نه اینکه بعضیها اعراض نمی‌کنند بعضیها اعراض می‌کنند اینها هر کدامشان موقع امتحان بشود اینها اعراض می‌کنند اینکه فرمود: ﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ برای همه‌شان است.

در قبال اینها آیه ۵۱ است که بعد می‌آید به خواست خدا ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ اینها می‌گویند آمنا چه به خدا چه به پیامبر چه به احکام و شریعت او و عملاً هم اطاعت می‌کنند در قبال کافر و

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۴۲۰.

۲. تحف العقول، ص ۱۱۷.

منافق و ضعیف‌الایمان، مؤمنین‌اند منتها اینجا سخن از کافر مطرح نیست یا سخن از منافق است یا سخن از ضعیف‌الایمان. فرمود: ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ ببینید اینجا دیگر ضمیر مفرد است وقتی اینجا دعوت می‌شوند که بیاوید به محکمه خدا و پیامبر خب محکمه خدا را پیامبر اداره می‌کند دیگر یعنی دین خدا را پیامبر اداره می‌کند دیگر لذا ضمیر مفرد است «لیحکما» نیست ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ مثل اینکه در سوره مبارکه «انفال» هم گذشت که ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾ نه «دعواکم» سخن از تشنیه نیست چون دعوت خدا به وسیله پیامبر ابلاغ می‌شود دیگر. اینجا فرمود: ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ این ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ هم ذات اقدس الهی مشخص کرده که حکم اینها چیست خدا چطور حکم می‌کند آیه ۱۰۵ سوره مبارکه «نساء» این است ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ نه «بما رأیت» رأی آن حضرت که در دین دخالت ندارد ارائه الهی است علم، تعلیم الهی است اشهاد الهی است این هم مشاهده می‌کند و بازگو می‌کند.

سلام خدا و خطباء به مستمعین کلام الهی

خب این گروه در حقیقت حرف خدا را طرد می‌کنند حالا رازش چیست؟ چرا حرف خدا را رد می‌کنند اینها بالأخره حرف چه کسی را می‌خواهند گوش بدهند؟ اینها حرف خودشان را می‌خواهند گوش بدهند در سوره مبارکه «انعام» گذشت که اینها اصلاً می‌آیند در مجلس شما که حرف خودشان را بزنند نه حرف تو را بشنوند^۱ فرمود رسول من! يك عدّه می‌آیند که فقط حرفهای خودشان را بزنند نه اینکه حرف تو را بشنوند آنها که می‌آیند حرفهای تو را بشنوند سلام ما را به آنها برسان ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. سوره انعام، آیه ۲۵.

عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةِ^۱ که این شرحش در سوره مبارکه «انعام» گذشت قبلاً رسم بود که واعظها بالای منبر که می‌رفتند اول به مستمعین سلام می‌کردند بعد شروع می‌کردند الآن هم در خطبه‌های نماز جمعه این رسم است اصلش ادب قرآنی است که ذات اقدس الهی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود وقتی می‌خواهی درس بگویی مجلس تعلیم کتاب و حکمت داشته باشی اینها که آمدند حرفهای خدا و پیامبر را بشنوند اول سلام بکن ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ آن اوساط از مستمعان سلام را از تو تلقی می‌کنند اوحدی از مستمعان سلام مرا از زبان تو تلقی می‌کنند این چنین نیست که انسان نیرزد یا نتواند سلام خدا را تلقی کند انسان به جایی می‌رسد که می‌تواند سلام خدا را به دیگری برساند الآن ما در عزای پسر پیغمبریم ما به سیدالشهداء چه می‌گوییم، می‌گوییم «السلام عليك يا ابا عبد الله» این سلام خودمان است «عليك مني سلام الله» این کم مقام نیست به حضرت عرض می‌کنیم من آمدم سلام خدا را به شما عرض کنم «السلام عليك يا ابا عبد الله» این سلام خود ماست «عليك مني سلام الله ابدأ ما بقیت و بقی اللیل والنهار» همه اینها درس است خب ما کجا، چه کسی ما را به اینجا رسانده چطور شده که ما حالا این لیاقت را پیدا کردیم که سلام خدا را بخواهیم به سیدالشهداء برسانیم این هم به برکت خود آنهاست دیگر پس مؤمن این قدر را دارد این دستور هست که اگر خودش را نبیند و در حوزه نورانیت آنها وارد بشود سلام خدا را تلقی می‌کند (يك) به پیشگاه سالار شهیدان تقدیم می‌کند (دو) «عليك مني سلام الله ابدأ ما بقیت و بقی اللیل والنهار» و این مقام آن قدر شیرین است که عرض می‌کنیم خدایا این را هرگز از ما نگیر «و لا جعله الله آخر العهد مني لزيارتك»^۲ این هست حالا ما خودمان را رایگان می‌فروشیم مطلب دیگر است.

۱. سوره انعام، آیه ۵۴.

۲. مصباح المنهج، ص ۷۷۶.

هوا محوری علت اعراض عده‌ای از خداوند

خب فرمود اینها برای چه این کار را می‌کنند چرا اعراض می‌کنند اینها مشکل جدیشان چیست از چه چیزی می‌ترسند؟ فرمود: ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ چرا اعراض می‌کنند برای چه برمی‌گردند ﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ اگر به سود آنها باشد که می‌آیند اگر به سود آنها نباشد نمی‌آیند پس معلوم می‌شود حق محور نیستند هوا محورند «يَحُوم حُومِ نَفْسِه» آن کسی که ظالم است «يَحُوم حُومِ نَفْسِه»^۱ فقط هوس محور است خود محور است خودش را می‌خواهد اگر حق به سود او بود خب می‌آید اگر حق به سود او نبود نمی‌آید معلوم می‌شود ﴿اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾^۲ دیگر این هست. حالا ممکن است خدای ناکرده انسان در يك گوشه این طور باشد باز بالأخره این باید معالجه بشود دیگر اگر کسی دائماً این طور بود که معلوم می‌شود یا کافر است یا منافق اگر در يك مقطع این طور بود حکمش همین است.

کلام منطقی و شفاف خدا در بطلان سه امر از امور اربعه

حالا اینها را باید جمع‌بندی بکنیم سبر و تقسیمش مشخص بشود (يك) قیاس استثنایی‌اش هم مشخص بشود (دو) تا بشود آیه مبین و مبین و بین (این سه) الآن تا حال چهار جا ما خواندیم که خدا فرمود ما شفاف حرف می‌زنیم شفاف یعنی منطقی یعنی دو دوتا چهارتا اگر قیاس استثنایی شد اگر سبر و تقسیم شد اگر تحلیل شد دیدیم که چهار امر است سه تای آن یقیناً باطل است یکی‌اش حق شفاف و روشن می‌شود اینکه چهار بار تاکنون فرمود ما حرفهایمان شفاف است بر اساس همین تحلیل است دیگر. فرمود: ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ در کمال اذعان و اقرار و خضوع با سرعت می‌آیند

۱. معانی الأخبار، ص ۱۰۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۳؛ سوره جاثیه، آیه ۲۳.

در محکمه خب چرا این طور است چرا اگر حق به سود اینها نبود نمی آیند به سود اینها بود می آیند ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ یعنی «إِمَّا أَنْ يَكُونَ لِمَرْضٍ فِي قُلُوبِهِمْ» که این معلوم می شود ضعف ایمان است «إِمَّا أَنْ يَكُونَ لِمَرْضٍ فِي قُلُوبِهِمْ» این معلوم می شود نفاق است یا کفر که البته کفر باطنی است و ایمان ظاهری چون فعلاً آن کافر مطلق اصلاً محل بحث نیست ﴿أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ﴾ که این هم باز به ضعف ایمان یا به مرض نفاق برمی گردد از نظر روانی «حاف» یعنی جار، جور کرده است می گویند حیف و میل کرد عَسَف، حیف اینها همه به معنی جور است خب اعتساف همین حیف است خب فرمود می ترسید که - معاذ الله - پیامبر ظلم بکند جور بکند و منشأش هم حالا یا جهل است یا سهو است یا نسیان است یا - معاذ الله - رشا و ارتشاست این هم که محال است ﴿أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ﴾ پس «إِمَّا» آن، «إِمَّا» آن، «إِمَّا» آن والتالی بآثره مستحیل

بررسی مفاهیم و مصادیق ظلم نمودن به شریعت و اهل حق

﴿بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ اینها دارند ظلم می کنند هم ظلم به شریعت می کنند هم ظلم به آن طرفی که ذی حق است می کنند هم ظلم به خودشان می کنند که در بخشهای قبلی گذشت که ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ قبلاً ملاحظه فرمودید که ظالم و مظلوم دو لفظ است دو مفهوم است دو مصداق می خواهد ما درباره خودمان عالم و معلوم داریم که دو لفظ است دو مفهوم ولی يك مصداق ولی ظالم و مظلوم حتماً دو مصداق می خواهد معلوم می شود مرحله ای از دروغمان را آن مرحله عالیّه نفس ملکوتی را ذات اقدس الهی به عنوان چراغ به ما داد ملك ما نکرد ما امینیم و هر خطری که متوجه می شود داریم به او ظلم می کنیم یعنی این خود حیوانی دارد به آن خود انسانی ستم می کند وگرنه اتحاد ظالم و مظلوم که فرض صحیح ندارد ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا﴾

أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ﴿١٥﴾ والتالى بأثره مستحيل لذا با «بل» اضرابيه فرمود: ﴿بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ «أعاذنا الله من شرور أنفسنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»